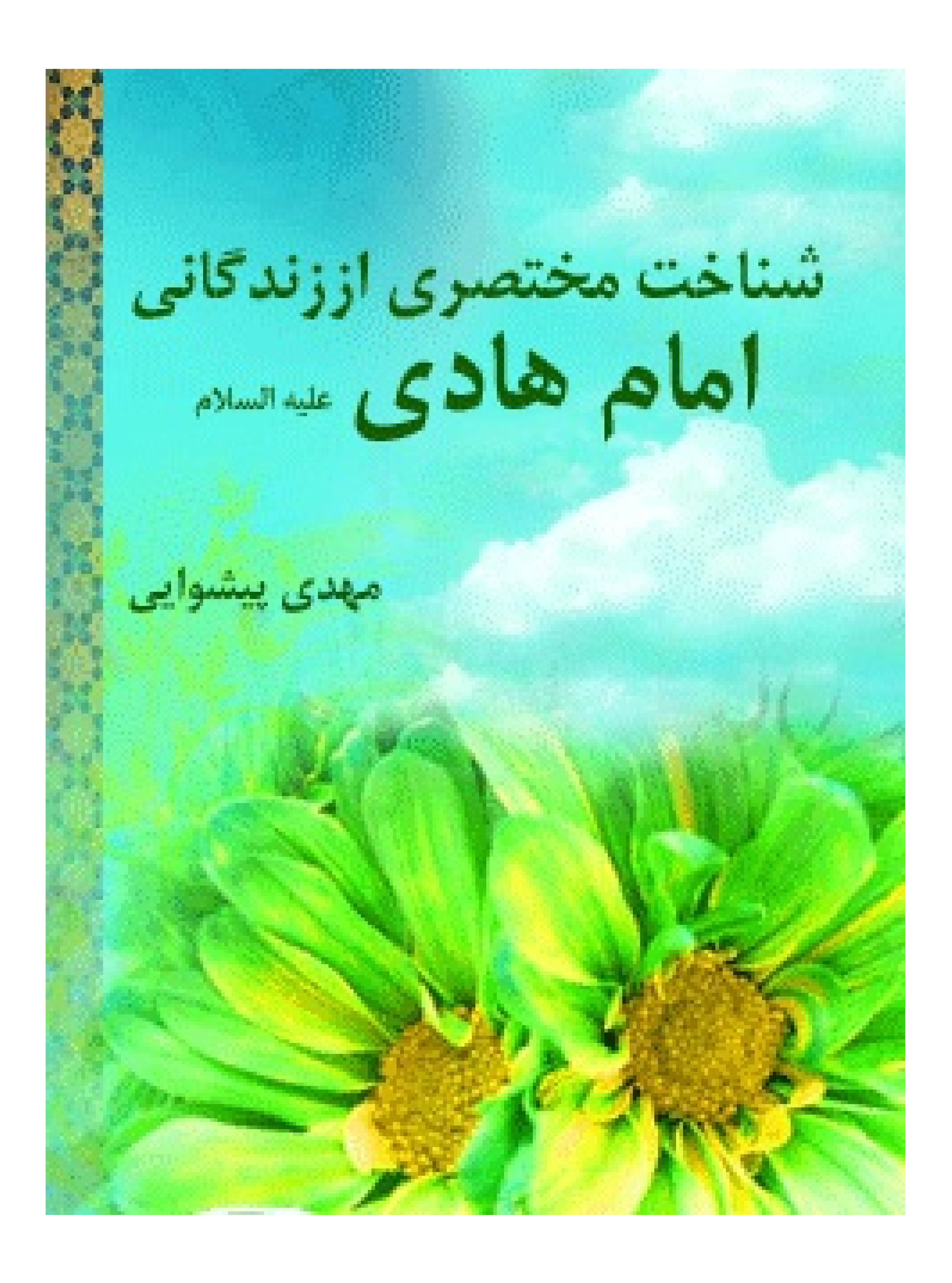

شناخت مختصری اززندگانی
امام هادی
علیه السلام
مهدی پیشوایی


بسم الله الرحمن الرحیم

شناخت مختصری از زندگانی امام هادی (علیه السلام)

نویسنده:

مهدی پیشوایی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شناخت مختصری از زندگانی امام هادی (ع)

مشخصات کتاب

نویسنده : مهدی پیشوایی

ناشر: سیره پیشوایان

موضوع : امام هادی (ع)

مقدمه

«امام ابوالحسن علی النقی الهادی» – علیه السلام – پیشوای دهم شیعیان، در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در اطراف مدینه در محلی به نام «صریا» به دنیا آمد [۱] پدرش پیشوای نهم، امام جواد – علیه السلام – و مادرش بانوی گرامی «سمانه» است که کنیزی با فضیلت و تقوا بود [۲] . مشهورترین القاب امام دهم، «نقی» و «هادی» است، و به آن حضرت «ابوالحسن الثالث» نیز می گویند [۳] . امام هادی – علیه السلام – در سال ۲۲۰ هجری پس از شهادت پدر گرامیش برمسند امامت نشست و در این هنگام هشت ساله بود. مدت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال و عمر شریفش ۴۱ سال و چند ماه بود و در سال ۲۵۴ در شهر سامرّاء به شهادت رسید.

خلفای معاصر حضرت

امام هادی در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب زمان عبارتند از: ۱ – معتصم، برادر مأمون (۲۱۷ – ۲۲۷) [۴] . ۲ – واثق، پسر معتصم (۲۲۷ – ۲۳۲) . ۳ – متوکل، برادر واثق (۲۳۲ – ۲۴۸) . ۴ – منتصر، پسر متوکل (۶ ماه) . ۵ – مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ – ۲۵۲) . ۶ – معتزّ، پسر دیگر متوکل (۲۵۲ – ۲۵۵) . امام هادی در زمان خلیفه اخیر مسموم گردید و به شهادت رسید و در خانه خود به خاک سپرده شد.

اوضاع سیاسی، اجتماعی عصر امام

این دوره از خلافت عباسی ویژگیهای دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد ذیلاً به برخی از این ویژگیها اشاره می کنیم: ۱ – زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت، چه در دوره اموی و چه در دوره عباسی، برای خود هیبت و جلالی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف می خواستند پرتاب می کردند، و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان احساس می شد خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند. ۲ – خوش گذرانی و هوسرانی درباریان: خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلأیی که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و میگساری می پرداختند و دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ اخبار

شب نشینیهای افسانه ای آنان را ضبط نموده است. ۳ - گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی: ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن درعیاشیها و خوشگذرانیها جان مردم را به لب آورده بود. ۴ - گسترش نهضتهای علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جلامعه نسبت به علویان، آنها را تارو مار سازد. هر موقع کوچکترین شبحی از نهضت علویان مشاهده می شود، برنامه سرکوبی بی رحمانه آنان آغاز می گشت، و علت شدت عمل نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می دید و از این نوع نهضتها سخت بیمناک بود. شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده ای از آل محمد» دعوت کنند، زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم آنان، در قلب پادگان نظامی «سامرّاء» تحت مراقبت و مواظبت می باشند و دعوت به شخص معین مایه قطع رشته حیات او می گردد. این نهضتها و انقلابها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت، به عنوان نمونه در دوران حکومت «منتصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه مند بود و در زمان او کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی شد، قیامی صورت نگرفت. تواریخ، تنها در فاصله سال ۲۱۹ تا ۲۷۰ قمری، تعداد ۱۸ قیام ضبط کرده اند. این قیامها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب می گشتند.

علل شکست قیامها

علل

شکست این نهضتها و قیامها را از یک سو بایـد در ضـعف رهبری و فرمانـدهی این نهضـتها جسـتجو کرد و از طرف دیگر در طرفـداران و یـاران این رهبران: رهبران نهضـتها نوعـاً دارای برنـامه صـحیح و کاملی نبودنـد و نابسامانیهایی در کار آنها وجود داشت و از طرف دیگر قیام آنها صـدر در صـد رنگ اسـلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود قرار نمی گرفتنـد. البته گروهی از یـاران و طرفـداران این قیامهـا مردمی مخلص و شـیعیان واقعی بودنـد که تـا سـر حـد مرگ برای اهـداف عالی اسـلامی می جنگیدنـد، ولی تعداد این دسـته کم بود و غالب مبارزین کسانی بودند که اهداف اسـلامی روشـنی نداشـتند، بلکه در اثر ظلم و سـتمی که بر آنان وارد می شد، ناراحت شده و در صدد تغییر اوضاع برآمده بودند. این گروه، در صورت احساس شـکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشـته از اطراف او پراکنده می شدند. چنانکه اشاره شد، اگر بسـیاری از این انقلابها مورد تأیید امامان قرار نمی گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسـلامی نبودند و در اهداف آنها و رهبران آنها انحرافهایی مشاهده می شد و یا طراحی و برنامه ریزی آنها طوری بود که شکست آنها قابل پیش بینی بود، و لذا اگر امام آشـکارا آنها را تأیید می کرد، در صورت شـکست قیام، اساس تشـیع و امامت و هسته اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می گرفت.

فعالیتهای مخفی امام

آنگونه که جـدول مـدت حکومت خلفـای عباسـی نشان می دهـد، از میان آنان متوکل از همه بیشتر با امام هادی معاصـر بوده است؛ ازاین رو موضعگیری او را در

برابر امام ذیلاً توضیح می دهیم: متوکل نسبت به بنی هاشم بد رفتاری و خشونت بسیار روا می داشت. او به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. وزیر او «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می کرد. متوکل در خشونت واجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود [۵] . متوکل نسبت به علی – علیه السلام – و خاندانش کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی به آن حضرت علاقه مند است، مال او را مصادره می کرد و خود او را به هلاکت می رساند [۶] . بر اساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی – علیه السلام –، بویژه در زمان متوکل، فعالیتهای خود را به صورت سرّی انجام می داد و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه پنهانکاری را رعایت می کرد. مؤید این معنا حادثه ای است که آن را مورخان چنین نقل کرده اند: «محمد بن شرف» می گوید: همراه امام هادی – علیه السلام – در مدینه راه می رفتم. امام فرمود: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: «ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست» ! [۷] . این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهانکاری اجباری امام را بخوبی روشن می سازد. امام هادی – علیه السلام – در بر قراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک

سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می کرد و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهانکاری دریافت می کرد. یک نمونه از این قبیل برخورد، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است: «محمد بن داود قمی» و «محمد طلحی» نقل می کنند: اموالی از «قم» و اطراف آن که شامل «خمس» و نذور و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی حمل می کردیم. در راه، پیک امام در رسید و به ما خبر داد که باز گردیم، زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما باز گشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود بار کنیم و آنها را بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده اید، بنگرید! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است. [۸] . گرچه روشن نیست که این جریان در زمان اقامت امام در مدینه اتفاق افتاده یا در سامرّاء (چون در سامراء کنترل و مراقبت، شدیدتر بود) ، اما در هر حال نمونه بارزی از ارتباطهای محرمانه و دور از دید جاسوسان دربارخلافت به شمار می رود.

شبکه ارتباطی وکالت

شرائط بحرانی که امامان شیعه در زمان عباسیان با آن روبرو بودند، آنان را واداشت تا ابزاری جدید برای برقراری ارتباط با پیروان خود جستجو کنند. این ابزار چیزی جر شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان و کارگزاران در مناطق مختلف توسط امام نبود. هدف اصلی

این سازمان جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلا، و تحویل آن به امام، و نیز پاسخگویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود. این سازمان کاربرد مؤثری در پیشبرد مقاصد امامان داشت. امام هادی – علیه السلام – که در سامرّاء تحت نظر و کنترل شدیدی قرار گرفته بود، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پدرش امام جواد – علیه السلام – اجرا کرده بود، ادامه داد و نمایندگان و وکلائی در مناطق و شهرهای مختلف منصوب کرد و بدین وسیله یک سازمان ارتباطی هدایت شده و هماهنگ به وجود آورد که هدفهای یاد شده را تأمین می کرد. فقدان تماس مستقیم بین امام و پیروانش، نقش مذهبی – سیاسی وکلا را افزایش داد، به نحوی که کارگزاران (وکلای) امام مسئولیت بیشتری در گردش امور یافتند. وکلای امام بتدریج تجربیات ارزنده ای را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند. گزارشهای تاریخی متعدد نشان می دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند: نخستین ناحیه، بغداد، مدائن و عراق (کوفه) را شامل می شد. ناحیه دوم، شامل بصره و اهواز بود. ناحیه سوم، قم و همدان، و بالاخره ناحیه چهارم، حجاز، یمن و مصر را در بر می گرفت. هر ناحیه به یک وکیل مستقل واگذار می شد که تحت نظر او کارگزاران محلی، منصوب می شدند. اقدامات سازمان وکالت را در دستور العملهای حضرت هادی – علیه السلام – به مدیریت این سازمان، می توان مشاهده کرد. نقل می شود که آن حضرت طی نامه ای در سال

۲۳۲ ه. ق، به «علی بن بلال» ، وکیل محلی خود (در بغداد) نوشت: «... من ابو علی (بن راشد) را به جای «علی بن حسین بن عبدربه» [۹] منصوب کردم. این مسؤولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم به حد کافی برخوردار است، به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می دانم که تو بزرگ ناحیه خود هستی، به همین جهت خواستم طی نامه جداگانه ای تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کرده و وجوه جمع آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند تا بتواند وظائف خود را انجام بدهد...» [۱۰] . امام هادی - علیه السلام - در نامه ای دیگر به وکلای خود در بغداد، مدائن، و کوفه نوشت: «ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با «ابوعلی» خودداری کن، هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظائفی که بر عهده تان واگذار شده عمل کنید، در این صورت می توانید وظائف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید. ای ایوب! بر اساس این دستور هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر، و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من رانده. اگر کسی وجوهی را از خارج از حوزه مسؤولیت تو آورد، به او دستور بده به وکیل ناحیه خود بفرستد. ای ابو علی! به تو نیز سفارش می کنم که آنچه را به ابو ایوب دستور دادم عیناً اجرا

کنی» [۱۱] . همچنین امام نامه ای توسط «ابو علی بن راشد» به پیروان خود در «بغداد» ، «مدائن» ، «عراق» و اطراف آن فرستاد و طی آن نوشت: «... من «ابو علی بن راشد» را به جای «حسین بن عبدربه» و وکلای قبلی خود برگزیدم، و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبدربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شما - که رحمت خدا بر شما باد - برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبادا رابطه خود را با او تیره سازید، اندیشه مخالفت با او را از اذهان خود خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزگار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید. من فرمانبرداری از او را همچون اطاعت از خودم لازم می دانم و نافرمانی نسبت به او را نافرمانی در برابر خود می دانم، پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می دهد و از فضل خود وضع شما را بهبود می بخشد. او از آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم و نسبت به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم. این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار تنها شایسته خدا است» [۱۲]

. «علی بن جعفر» ، یکی دیگر از نمایندگان امام هادی - علیه السلام - و اهل «همینیا» ، از قرای اطراف «بغداد» ، بود. گزارش فعالیتهای او به متوکل رسیده بود، متوکل او را بازداشت و زندانی کرد. او پس از گذراندن دوران طولانی زندان، آزاد شد و به دستور امام هادی رهسپار مکه شد و در آن شهر اقامت گزید [۱۳] . در شمار نمایندگان امام هادی همچنین باید از «ابراهیم بن محمد همدانی» نام برد. حضرت هادی طی نامه ای به او نوشت: «وجوه ارسالی رسید، خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد...» این نامه به روشنی نشان می دهد که ابراهیم از طرف امام مسؤولیت مالی داشته و احتمالاً غیر از وظائف دیگر - موظف بوده وجوه جمع آوری شده از شیعیان را نزد امام بفرستد. امام در ادامه این نامه، در تقدیر از فعالیتها و تأیید موقعیت وی نوشت: «نامه ای به «نضر» [۱۴] نوشتم و به او سفارش کردم که معترض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به «ایوب» [۱۵] نیز عیناً همین را دستور دادم. همچنین به دوستداران خود در همدان نامه ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی نمایند و یادآوری نمودم که: «ماجز تو وکیلی در آن ناحیه نداریم» [۱۶] . در هر حال نقش سازمان وکالت، بویژه در زمان حکومت متوکل عباسی، نمایان بود. متوکل با جذب و استخدام نظامی افرادی که بینش ضد علوی داشتند، می کوشید تا ترتیب

کـار مخالفـان خود را بدهـد و فعالیتهـای سازمـان یـافته زیر زمینی علویـان بویژه امـامیه، را نـابود سازد. او دست به یک رشـته عملیـات نظـامی جهت بـازداشت و دسـتگیری شـیعیان زد و این برنامه را با خشونت و شـدت ادامه داد، به طوری که بعضـی از وکلاـی امام در بغـداد، مـدائن، کوفه و سایر نقاط عراق زیر شـکنجه در گذشـتند و عـده ای دیگر به زنـدان افتادنـد [۱۷] این اقدامات لطمه های جدّی بر پیکر شـبکه وکالت وارد کرد، اماحضـرت هادی – علیه السـلام – با تلاش پخته خویش، این شبکه را همچنان فعال و پر ثمر نگه داشت.

انتقال امام از مدینه به سامراء

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی – علیه السـلام – از روش نیاکان پلید خود اسـتفاده می کرد و در صدد بود به هر وسـیله ممکن فکر خود را از طرف حضـرت راحت کند. روش مأمون را در مورد کنترل فعالیتهای امام پیش از این دیدیم: او از طریق وصـلتی که بـا حضـرت جواد – علیه السـلام – برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام بر قرار سازد و تمام حرکات و ملاقاتهای حضـرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جواد – علیه السلام – و جانشینی امام «هادی» به جای پدر، ضـرورت اجرای چنین نقشه ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امام در مدینه اقامت می کرد و خلیفه به او دسترسـی نمی داشت، قطعاً برای حکومت جابرانه او خطر جدی دربر می داشت. اینجابود که کوچکترین گزارشی درباره خطر احتمالی امام، خلیفه را بشدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا گشت. توضیح اینکه: «عبدالله بن محمد

هاشـمی» ، فرمانـدار وقت مـدینه، طی نـامه ای خلیفه را بشـدت از فعالیتهـای سیاسـی امـام نگران ساخت و پایگاه اجتماعی آن حضـرت را برای متوکل تشریح کرد [۱۸] ، ولی حضـرت با ارسال نامه ای برای متوکل ادعاهای «عبـدالله» را رد کرد و از او به متوکـل شـکایت کرد. متوکـل ماننـد اغلب سیاسـتمداران جهـان، بـا یک حرکت مزورانه و دو پهلو، از یک طرف «عبـدالله بن محمد» را از کار برکنار کرد و از طرف دیگر به کاتب دربار خویش دسـتور داد نامه ای به حضـرت بنویسد که بر حسب ظاهر علاقه متوکل را نسـبت به امام – علیه السـلام – بیان می کرد، ولی در واقع دسـتور جلب محترمانه! حضـرت بود و بعـداً خواهیم دید که متوکل چه فشارها و تضـییقاتی برای امام – علیه السلام – فراهم ساخت. نامه بدین مضمون بود: «بنام خدا، پس از حمد و ثنـای خداونـد، امیر المؤمنین شـما را خوب می شـناسد، شخصـیت، بزرگواری و نسـبت و قرابت شـما را با رسول خـدا (ص) رعایت می کند، و تنها هدف او جلب رضایت و خشـنودی خداوند و شـما است. اکنون دسـتور دادند که طبق درخواست شـما فرمانده جنگ و امام جمعه شـهر، «عبدالله بن محمد» ، که مرتکب خلاف اهانت به شـما شده است، برکنار و به جای او «محمد بن فضل» منصوب شود. او دسـتور دارد در برابر امر شـما مطیع بوده در تکریم و تعظیم شـما نهایت سـعی و کوشش را به عمل آورد تا بـدان وسـیله به خـدا و رسول او و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید. امیر المؤمنین مشـتاق دیدار شـما است تا تجدید عهدی صورت گیرد، اگر مایل به زیارت

خلیفه باشید و به آن علاقه دارید می توانید به اتفاق خانواده و دوستان و علاقه مندان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است، هرجا خواستید توقف نمایید. در صورت تمایل، خدمتگزار خلیفه، «یحیی بن هرثمه» ، ملازم رکاب خواهد بود و به خدمتگزاری شما مفتخر خواهد شد، زیرا شما نزد ما محترمید و ما شدیداً به شما علاقه مندیم. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته [۱۹] . بدون تردید امام از سوء نیت متوکل آگاه بود، ولی چاره ای جز رفتن به سامرّاء نداشت، زیرا قبول نکردن دعوت متوکل سندی در تأیید گفتار سعایت کنندگان می شد و باعث تحریک بیشتر متوکل می گردید و بهانه بیشتری به دست او می داد که تضییقات و مشکلات فراوانی را برای حضرت فراهم کند. دلیل اینکه امام از نیت شوم متوکل آگاه بود و بناچار به این سفر اقدام نمود، جملاتی است که امام بعدها در سامرّاء می فرمود: «مرا از مدینه با اکراه با سامرّاء آوردند» [۲۰] . در هر حال امام نامه دعوت را دریافت داشت و ناگزیر همراه «یحیی بن هرثمه» عازم سامرّاء گردید. [۲۱] .

گزارش فرمانده دژخیمان متوکل

«یحیی بن هرثمه» ، که مأموریت داشت امام هادی – علیه السلام – را از مدینه به سامرّاء جلب نماید، ماجرای مأموریت خود را چنین شرح می دهد: وارد مدینه شدم، به سراغ منزل «علی» (النقی) رفتم. پس از ورود من به خانه او، و آگاه شدن مردم مدینه از جریان جلب او، اضطراب و ناراحتی عجیبی در شهر به وجود آمد و چنان فریاد و شیون برآوردند که تا آن روز مانند آن را ندیده بودم. ابتدا با قسم و سوگند تلاش کردم که

آنان را آرام سازم، گفتم: هیچ قصد سوئی در کار نیست و من مأمور اذیت و آزار او نیستم. آنگاه مشغول بازدید و جستجوی خانه و اثاثیه آن شدم. در اطاق مخصوص او جز تعدادی قرآن و کتاب دعا چیز دیگری نیافتم. چند نفر مأمور، او را از منزل خارج کردند و خود خدمتگزاری او را از منزل تا شهر سامرّاء عهده دار گشتم. پس از ورود به «بغداد» ابتدا با «اسحاق بن ابراهیم طاهری» ، فرماندار بغداد، روبرو شدم. وی به من گفت: یحیی! این آقا فرزند پیامبر است، اگر متوکل را در کشتن او تحریک و ترغیب نمایی بدان که خونخواه و دشمن تو، رسول خدا (ص) خواهد بود. در پاسخ گفتم: به خدا قسم، تا به حال جز نیکی و خوبی چیز دیگری از او ندیده ام که به چنین کاری دست بزنم. (آنگاه به سوی سامرّاء حرکت کردم) و پس از ورود به شهر سامرّاء جریان را برای «وصیف ترکی» [۲۲] نقل کردم، او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود! از سخنان اسحاق بن ابراهیم و وصیف ترکی تعجب کردم و پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم، دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است [۲۳] .

ورود امام به سامراء

اشاره

طبق دستور «متوکل» روز ورود به سامرّاء به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آماده نیست! حضرت را در محل پستی که به «خان الصعالیک» (کاروانسرای گدایان و مستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر برد.

البته هدف از این کار تحقیر موذیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود! [۲۴] . روز بعد، منزلی برای سکونت امام معیّن کردند که در آنجا استقرار یافت [۲۵] . امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل طوری بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقاتهای حضرت توسط مأموران خلیفه کنترل می گردید. «یزداد» ، طبیب مسیحی و شاگرد «بختیشوع» ، با اشاره به انتقال اجباری امام به سامرّاء می گفت: اگر شخصی علم غیب می داند، تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی حکومت خود را در خطر می بینند [۲۶] . ترس و وحشت متوکل از نفوذ معنوی امام در میان مردم را می توان از انتخاب محل سکونت حضرت فهمید. باری متوکل با همه این مراقبتها باز هم وجود حضرت را برای حکومت خود خطری جدی می دانست و می ترسید یاران و پیروان امام مخفیانه با او تماس گرفته برای قیام و شورش نقشه ای طرح کنند و برای زمینه سازی جهت این کار، پول و سلاح جمع آوری کرده افرادی را آموزش دهند. اطرافیان خلیفه هم گاهی او را از احتمال شورش امام و یارانش بر حذر می داشتند. لذا متوکل هر چند وقت یک بار دستور می داد خانه امام به دقت مورد بازرسی قرار گیرد، و با آنکه مأموران هر بار با دست خالی بر می گشتند، اما او باز نگران بود و احساس خطر می کرد. به یک نمونه از این موارد اشاره می کنیم:

بزم شراب درهم می ریزد!

یک بار، باز هم از

امام هادی نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته ها و اشیای دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عزم شورش بر ضدّ دولت را دارد. متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد و آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند، ولی چیزی به دست نیاوردند، آنگاه امام را در اطاقی تنها دیدند که در به روی خود بسته و جامه پشمین بر تن دارد و بر زمینی مفروش از شن و ماسه نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. امام را با همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه اش چیزی نیافتیم و او را روبه قبله دیدیم که قرآن می خواند. متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد! امام سوگند یاد کرد و گفت: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معارف دار! او دست برداشت و گفت: شعری بخوان! امام فرمود: من شعر کم از بردارم. گفت: باید بخوانی؟ امام اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است: (زمامداران جهانخوار و مقتدر) بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند. آنان پس از مدتها عزت از جایگاههای امن به زیر کشیده شدند و در گودالها (گورها) جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی! پس از

آنکه به خـاک سپرده شدنـد، فریاد گری فریاد برآورد: کجاست آن دست بنـدها و تاجها و لباسـهای فاخر؟ کجاست آن چهره هـای در نـاز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده ها می آویختنـد (بارگاه و پرده و دربان داشـتند) ؟ گور به جای آنان پاسـخ داد: اکنون کرمهـا بر سـر خوردن آن چهره ها با هم می ستیزنـد! آنان مـدت درازی در دنیا خوردنـد و آشامیدنـد؛ ولی امروز آنان که خورنـده همه چیز بودنـد، خود خوراک حشـرات و کرمهای گور شـده انـد! چه خانه هایی ساختند تا آنان را از گزند روزگار حفظ کند، ولی سرانجام پس از مدتی، این خانه ها و خانواده ها را ترک گفته به خانه گور شتافتند! چه اموال و ذخائری انبار کردند، ولی همه آنها را ترک گفته رفتند و آنها را برای دشـمنان خود واگذاشـتند! خانه ها و کاخهای آباد آنان به ویرانه ها تبدیل شد و ساکنان آنها به سوی گورهای تاریک شـتافتند! [۲۷] . تأثیر کلام امام چندان بود که متوکل به سختی گریست، چنانکه ریشـش تر شد. دیگر مجلسـیان نیز گریستند. متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند! [۲۸] .

امام در زندان متوکل

متوکل کینه عجیبی از امام در دل داشت و همواره در صدد آزار و اذیب آن حضرت بود و با آنکه امام در سامرّاء، در حقیقت همانند یک زندانی به سـر می برد، با این حال پس از احضار امام از مدینه به سامرّاء دستور داد مدتی حضرت را زندانی کنند. «صقر بن ابی دلف» می گوید: هنگامی که امام هادی - علیه السلام - را به

سامرّاء آوردند، رفتم تا از حال او جویا شوم. «زرّافی» دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟ گفتم: خیر است. گفت: بنشین! نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: اشتباه کردم (که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم و برای دیدار امام آمدم) . «زرافی» کار مردم را انجام داد و آنها را مرخص کرد و چون خلوت شد، گفت چه کار داری و برای چه آمده ای؟ گفتم: برای کار خیری. گفت: گویا آمده ای حال مولای خود خبر بگیری، گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است! گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است، نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم. من خدا را سپاس گفتم. آنگاه گفت: آیا می خواهی او را ببینی؟ گفتم: آری. گفت: قدری بنشین تا پست چی (نامه رسان) بیرون رود. چون وی بیرون رفت، با اشاره به من، به غلامش گفت: این را به اتاقی که آن علوی در آن زندانی است، ببر و نزد او واگذار و برگرد. چون به خدمت امام رسیدم، حضرت را دیدم روی حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده ای قرار دارد، سلام کردم. فرمود: بنشین! نشستم! پرسید: برای چه آمده ای؟ عرض کردم: آمده ام از حال شما خبری بگیرم. در این هنگام بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: گریان مباش که در این گرفتاری آسیبی به من نمی رسد. من خدا را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم، امام جواب گفت، و پس از جواب، فرمود: مرا واگذار و بیرون

رو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو برسانند [۲۹] . این حادثه از یک سو خشونت و شدت عمل متوکل را در مورد امام هادی می رساند و از سوی دیگر بیانگر میزان نفوذ امام در میان درباریان و مأموران ویژه خلیفه است. متوکل در آخرین روزهای عمرش به پیشکار خود، «سعید بن حاجب» ، دستور داد امام را به قتل برساند، ولی حضرت فرمود: بیش از دو روز نمی گذرد که متوکل کشته می شود، و همین جور هم شد! [۳۰] .

جنایات و سختگیریهای متوکل در مورد شیعیان

متوکل یکی از جنایتکارترین خلفای عباسی بود. او در دشمن با امیر مؤمنان – علیه السلام – و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت و دوران حکومت او برای شیعیان و علویان یکی از سیاهترین دوران ها بشمار می رود. از آنجا که همه جنایات او را نمی توان در این بحث فشرده بیان کرد، ناگزیر به برخی از جنایات او نمونه وار اشاره می کنیم: ۱ – در حکومت او گروهی از علویان زندانی یا تحت تعقیب و متواری شدند که از آن جمله می توان از «محمد بن صالح» (از نوادگان امام مجتبی – علیه السلام –) و «محمد بن جعفر» (یکی از مبلغان حسن بن زید که در طبرستان قیام کرده بود) نام برد [۳۱] . ۲ – او در سال ۲۳۶ قمری دستور داد آرامگاه سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین – علیه السلام – و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاههایی بر قرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کند. گویا هیچ یک

از مسـلمانان حاضـر به تخریب قبر امام حسـین – علیه السـلام – نبوده است، زیرا او این کار را توسط شخصی بنام «دیزج» انجام داد که یهـودی الأصـل بـود. متوکـل اعلاـم کرد: رفتن به زیـارت حسـین بن علی ممنوع است و اگر کسـی به زیـارت او برود، مجازات خواهد شد [۳۲] او می ترسـید قبر امام حسین – علیه السلام – پایگاهی بر ضد او گردد و مبارزات و شهادت آن شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر سـتمهای دربار خلافت شود. اما شـیعیان و دوسـتداران سرور شهیدان در هیچ شرائطی از زیارت آن تربت پاک باز نایسـتادند و زائران، انواع صـدمه ها و شـکنجه ها را تحمل می کردند و باز به زیارت می رفتنـد. پس از قتل متوکل دوباره شـیعیان با همکاری علویان قبر آن حضـرت را باز سازی کردنـد [۳۳] . خراب کردن قبر امـام حسـین – علیه السـلام – مسـلمانان را بشـدت خشـمگین ساخت، به طوری که مردم «بغـداد» شـعارهایی بر ضـد متوکل بر در و دیوارهـا و مساجـد می نوشـتند و شـعرای مبارز و متعهـد، با سـرودن اشـعاری، او را «هجو» می کردنـد. از جمله آن سـروده ها، شعری است که ترجمه آن به قرار زیر است: «به خدا قسم اگر بنی امیه، فرزند دختر پیامبرشان را به سـتم کشـتند، اینک کسانی که از دودمان پدر او هسـتند (بنی عباس) جنایتی مانند جنایت بنی امیه مرتکب شده اند. این قبر حسـین است که به جان خودم سوگند (توسط عباسـیان) ویران شده است. بنی عباس متأسفند که در قتل حسین – علیه السلام – شرکت نداشته اند! و اینک با تجاوز به تربت حسین و ویران کردن قبر

او، به جان استخوانهای او افتاده اند!» [۳۴] . ۳ - او در زمان خلافت خود بزرگانی از مردم مسلمان و معتقد به اهل بیت را به شهادت رسانید که از جمله آنان «ابن سکّیت» ، یار با وفای امام جواد و امام هادی و شاعر و ادیب نام آور شیعی، بود که متوکل به جرم دوستی علی - علیه السلام - او را به قتل رسانید [۳۵] روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود، از وی پرسید: این دو فرزند من نزد تو محبوبترند یا «حسن» و «حسین» ؟ ابن سکّیت از این سخن و مقایسه بی مورد سخت برآشفت و خونش به جوش آمد و بی درنگ گفت: «به خدا سوگند «قنبر» غلام علی - علیه السلام - در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است!» متوکل که مست قدرت و هوا و هوس بود، فرمان داد زبان او را از پشت سر بیرون کشیدند! [۳۶] . ۴ - «خطیب بغدادی» درباره شکنجه و آزار طرفداران خاندان رسالت از سوی متوکل می نویسد: متوکل عباسی «نصر بن علی جهضمی» را به علت حدیثی که درباره منقبت و فضیلت علی - علیه السلام - و حضرت فاطمه - علیها السلام - و امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - نقل کرده بود «هزار» تازیانه زد و دست از او برنداشت تا آنکه شهادت دادند او از اهل سنت است! [۳۷] . ۵ - او به شعرای مزدور و خود فروخته ای همچون «مروان بن ابی الجنوب» مبالغ هنگفتی صله می داد تا درباره مشروعیت حکومت بنی عباس و هجو بنی هاشم شعر بسرایند

[۳۸] . ۶ – او زمانی که به ایجاد ارتشی نوین موسوم به «شاکریه» دست زد، افرادی را از مناطقی که در بینش ضد علوی مشهور بودند، بویژه از سوریه، الجزیره، جبل، حجاز و عنبا استخدام کرد [۳۹] . ۷ – اوبه حاکم مصر دستور داد تا طالبیان را به عراق تبعید کند، حاکم مصر نیز چنین کرد. آنگاه در سال ۲۳۶ آنان را به مدینه منتقل کرد [۴۰] . ۸ – او شیعیان را از دستگاه دولت اخراج می کرد و موقعیت آنان را در اذهان عمومی خدشه دار می ساخت. به عنوان نمونه، می توان از برکناری «اسحاق بن ابراهیم» یاد کرد که متوکل او را به جرم شیعه بودن از حکمرانی «سامرّاء» و «سیروان» در استان «جبل» برکنار کرد. افراد دیگری نیز به همین علت موقعیتهای خود را از دست دادند [۴۱] . متوکل با اِعمال این شیوه ها، از بروز هر گونه حرکتی از ناحیه شیعیان بر ضد رژیم خود جلوگیری کرد، لکن موفق نشد فعالیتهای پنهانی آنان را خاتمه بخشد و چنانکه قبلًا گفتیم، گزارشهای تاریخی، حاکی از آن است که امام هادی – علیه السلام – ارتباطهای خود را با پیروانش در نهان ادامه می داد.

فشارهای اقتصادی بر شیعیان

متوکل به منظور تضعیف جبهه تشیع و نابود ساختن نیروهای مبارز شیعه، آنان را شدیداً در فشار اقتصادی قرار داده بود، به طوری که تا این حد فشار اقتصادی بر شیعیان تا آن تاریخ بی سابقه بود. البته می دانیم که شیعه پس از رحلت پیامبر، همواره از نظر اقتصادی در فشار و مضیقه قرار داشت. در این زمینه، علاوه بر گرفتن «فدك» از فاطمه زهرا – سلام

الله علیها که انگیزه سیاسی داشت و هدف از آن تضعیف بنیه اقتصادی جناح امیر مؤمنان – علیه السلام – و بنی هاشم بود، نمونه های فراوانی در تاریخ اسلام به چشم می خورد که یکی از آنها، روش معاویه با شیعیان، بویژه بنی هاشم، بود. یکی از تاکتیکهایی که معاویه به منظور اخذ بیعت از حسین بن علی – علیه السلام – برای ولیعهدی یزید به آن متوسل شد، خودداری وی از پرداخت هرگونه عطیه به بنی هاشم از بیت المال در جریان سفر به مدینه بود تا بدین وسیله امام را زیر فشار گذاشته وادار به بیعت کند [۴۲] . نمونه دیگر، فشار اقتصادی «ابو جعفر منصور دوانیقی» (دومین خلیفه عباسی) بود. منصور برنامه سیاه تحمیل گرسنگی و فلج سازی اقتصادی را در سطح وسیع و گسترده ای به اجرا می گذاشت و هدف او این بود که مردم، نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند. او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خویش با لحن زننده ای انگیزه خود را از گرسنه نگهداشتن مردم چنین بیان کرد: عرب های بادیه نشین در ضرب المثل خود، خوب گفته اند که: «سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید» [۴۳] این سخن ضمناً می رساند که امت اسلام از چشم بنی عباس، تا چه حد بی ارزش بوده اند؟!. در این فشار اقتصادی سهم شیعیان و علویان بیش از همه بود زیرا آنان همیشه پیشگام و پیشاهنگ مبارزه با خلفای ستمگر بودند. دوران خلافت هارون نیز از

این برنامه کلی مستثنا نبود، زیرا او با قبضه بیت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانیها و بوالهوسیها و تجمل پرستیهای خود و اطرافیانش، شیعیان را از حقوق مشروع خود محروم کرده بود و از این راه نیروهای آنان را تضعیف می کرد. بنابراین شیعیان با این گونه فشارها آشنا بودند، اما چنانکه اشاره شد فشار اقتصادی زمان متوکل ابعاد گسترده تر و وحشتناکتری داشت که ذیلاً- برخی از آنها را یاد آوری می کنیم: ۱ - او از نظر اقتصادی به قدری بر شیعیان سخت گرفت که می گویند: در آن زمان گروهی از بانوان علوی در مدینه حتی یک دست لباس درست نداشتند که در آن نماز بگزارند و فقط یک پیراهن مندرس بر ایشان مانده بود که به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده می کردند و نیز با چرخ ریسی روزگار می گذراندند، و پیوسته در چنین سختی و تنگدستی بودند تا متوکل به هلاکت رسید [۴۴] . ۲ - متوکل «عمر بن فرج رُخّجی» را فرمانروای مکه و مدینه ساخت، و او مردمان را از نیکی و احسان به آل ابی طالب باز می داشت و سخت دنبال این کار بود؛ چنانکه مردم از بیم جان، دست از رعایت و حمایت علویان برداشتند و زندگی بر خاندان امیر مؤمنان - علیه السلام - سخت شد» [۴۵] . ۳ - متوکل دارایی علویان را که ملک «فدک» بود مصادره کرد [۴۶] نقل شده است که درآمد فدک در آن زمان بالغ بر ۲۴۰۰۰ دینار بوده است. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از هواداران او بود، عطاء کرد [۴۷] . ۴ -

او به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند: الف - به هیچ یک از علویان هیچ گونه ملکی داده نشود، نیز اجازه اسب سواری و حرکت از «فسطاط» به شهرهای دیگر داده نشود. ب - به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود. ج - چنانچه دعوائی ما بین یک علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفتگو با علوی آن را بپذیرد! [۴۸] .

کاخها و بزمهای پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیتهای جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت المال و بنای کاخهای با شکوه وراه اندازی تشریفات پرخرج بیداد می کرد. او کاخهای متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی هزینه آنها نمود. از جمله، کاخهایی بنامهای: شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساختن کاخ اخیر کرد! [۴۹] نیز قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرکُوأ» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت! [۵۰] قصرهای دیگری نیز بنامهای:جعفری، ملیح، غرو، مختار، حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورخان بتفصیل از آنها یاد کرده اند [۵۱] . متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتزّ» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان بتفصیل نوشته اند و ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم: فرشی را که طول آن یکصد ذراع

و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردنـد و برای پـذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند! به فرمان متوکل بیست میلیون درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند! و یک میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید! آن روز از ختنه کننده معتزّ پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد... بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود!! [۵۲] . اینها گوشه هایی از خوشگذرانیها و ولخرجیهای متوکل از محل بیت المال بود، و گرنه شرح بزمها و عیاشیهای او در این بحث فشرده نمی گنجد. تنها اینجا اضافه می کنیم که «سیوطی» می نویسد: او چهار هزار کنیز در کاخ خود داشت که از همه آنها کام جسته بود! [۵۳] «مسعودی» ، مورخ نامدار، می گوید: در هیچ زمان و هیچ عصری مانند دوران حکومت متوکل، پول خرج نمی شد! [۵۴] .

یک سند تاریخی

«ابوبکر خوارزمی» ، نویسنده بزرگ عصر آل بویه (متوفی ۳۸۳ یا ۳۹۳) ، طی نامه ای که در آن، سختگیریهای عباسیان نسبت به شیعیان و مظلومیت سادات و شیعیان را شرح می دهد، انگشت روی جنایتهای متوکل می گذارد و از این جشن ننگین نیز یاد می کند. پیشوایی از پیشوایان

هـدایت و سـیدی از سادات خانـدان نبوت از دنیا می رود، کسـی جنازه او را تشـییع نمی کنـد و قبر او گچکاری نمی شود، اما چون دلقک و مسخره ای و بازیگری از آل عباس بمیرد تمام عدول (عدول دار القضاء) و قاضیان در تشییع جنازه او حاضر می شوند و قائدان و والیان برای او مجلس عزاداری بپا می دارند! دهریان و سوفسطائیان از شـرّ ایشان (آل عباس) در امانند، لیکن آنها هرکس را شیعه بدانند به قتل می رسانند. هر کس نام پسـرش را «علی» بگذارد، خونش را می ریزند. شاعر شیعه چون در مناقب وصـی و معجزات نبی شـعر بگویـد، زبانش را می برنـد و دیوانش را پاره می کننـد. هارون، پسـر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل در صورتی به کسـی عطا می کردند و بخشش می نمودند که به آل ابی طالب دشنام گوید، مانند عبـدالله بن مُصـعَب زبیری و وهب بن وهب بُحتُری و مروان بن ابی حَفصَه امـوی و عبـد الملـک بن قُرَیْب اصـمعی و بکّار بن عبـدالله زبیری. مـدت هزار ماه در منبرها به امیرالمؤمنین ناسـزا گفتنـد (مقصود مدت حکومت بنی امیه است) اما در وصایت او شک به خود راه نـدادیم. علویان را از یک وعـده خوراک منع می کننـد، در حالی که خراج مصـر و اهواز و صـدقات حرمین شریفین و حجـاز به مصـرف (خُنیـاگرانی از قبیـل) ابن ابی مریم مـدنی و ابراهیم موصـلی وابن جـامع سـهمی و زَلْزَلْ ضـارب و بَرْصُوما زامر (سرنا زن، نی زن) می رسد. متوکل عباسی دوازده هزار کنیز داشت! اما سیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی دارا بود. اموال خالص و پاکیزه خراج، به دلقکها

و مهمانیهـای مربوط به ختنه اطفـال، به سـگبازان و بوزینه داران، به مخـارق و علویه خنیـاگر و به زرزر و عمرو بن بانه بازیگر، منحصـر شـده است! یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه – علیها السـلام – دریغ می دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشرِف به هلاک هستند، یکی شمشیر خود را گرو می گذارد و دیگری جامه اش را می فروشد. آنان گناهی ندارند جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشـان فـاطمه و مـادر مادرشان خـدیجه و مـذهبشان ایمان به خـدا و راهنمایشان قرآن است. من چه بگویم درباره قومی که تربت و قبر امام حسـین – علیه السـلام – را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند... [۵۵] .

قتل متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شـراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزنـدش «منتصـر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» کشته شد (شوال ۲۴۷) و منتصر به خلافت رسید [۵۶] . ماجرای قتل متوکل بدین ترتیب بود که وی نـدیمی داشت بنـام «عبـاده مخنّث» . عبـاده در مجلس متوکل متکّایی روی شـکم خود زیر لباسـش می بست و سـر خـود را کـه موهـایش ریختـه بـود، برهنـه می کرد و در برابر متوکـل به رقص می پرداخت و آوازه خوانـان همصـدا چنین می خواندنـد: «این مرد طـاسِ شـکم گنـده آمـده تـا خلیفه مسـلمانان شود» و مقصودشـان از این جمله «علی» – علیه السـلام – بود. متوکل نیز شراب می خورد

و خنـده مسـتانه سـر می داد. در یکی از روزهـا که عبـاده طبـق معمول به همین کیفیت مسـخرگی می کرد، منتصـر در مجلس حاضـر بود. وی از دیـدن این منظره ناراحت شـد و با اشاره، عباده را تهدید کرد. عباده از ترس ساکت شد. متوکل پرسـید: چه شده؟ عباده برخاست و علت را بیان کرد. در این هنگام منتصـر بپا خاست و گفت: ای امیر المؤمنین! آن کسـی که این شخص ادای او را در می آورد و مردم می خندنـد، پسـر عمـوی تو و بزرگ خانـدان تو است و مـایه افتخـار تو محسوب می شود. اگر خود می خواهی گوشت او را بخوری بخور، ولی اجـازه نـده این سـگ و امثـال او از آن بخورنـد. متوکل با تمسـخر، به آوازه خوانان دسـتور داد که همصدا این شـعر را بخوانند: غار الفتی لابن عمّه رأس الفتی فی حِرِ امّه این جوان به خاطر پسـر عمویش به غیرت در آمد. سر این جوان در... مادرش باد! [۵۷] . به دنبال این قضیه بود که منتصر با نقشه قبلی با همکاری ترکان پدر را به قتل رساند. منتصر برخلاف پدر، دوستی با علی و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت حسین بن علی - علیه السـلام - برونـد و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سـر می بردند، ایمنی داد [۵۸] . از این گذشته، سه اقـدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت: ۱ - فـدک را به علویان پس داد. ۲ - موقوفـات علویان را به آنان مسترد کرد. ۳ - والی مدینه بنام «صالح بن علی» را که با بنی هاشم

بـدرفتاری می کرد، بر کنـار کرد و به جـای او «علی بن الحسـین» را به این سـمت منصـوب کرد و توصـیه نمـود که از نیکی و خـدمت به بنی هاشم دریغ نورزد [۵۹] . ولی از آنجا که دوران خلافت منتصـر کوتاه بود، پس از وی باز اختناق و فشار از سـر گرفته شد.

امام هادی رویاروی فقیهان درباری

اشاره

بـا آنکه سـیاست خلفـای عباسـی این بود که توجه مردم را به فقهـای دربـاری جلب کننـد و آراء و فتـاوای آنان را به رسـمیت بشناسـند، امـا در مـدت اقـامت امـام هـادی در سامرّاء چنـدین بار در میان فقهای وابسـته به دربار اختلاف فتوا به وجود آمـد و ناگزیر برای حل مشـکل به امام مراجعه کردند و امام با دانش امامت و استدلال روشن، چنان مسئله را شکافت که فقها در برابر آن ناگزیر به تحسین شدند اینک دو نمونه از این گونه موارد را ذیلًا از نظر می گذرانیم:

کیفر مسیحی زناکار

روزی یک نفر مسـیحی را که با زن مسـلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل آوردنـد. متوکل خواست در مورد او حـد شـرعی اجرا شود، در این هنگام مسیحی اسلام آورد. «یحیی بن اکثم» قاضی القضات گفت: اسلام آوردن او، کفر و عملش را از میان برده و نبایـد حـدّ در مورد او اجرا شود. برخی از فقها گفتنـد بایـد سه بار در مورد او حد جاری شود. برخی دیگر به گونه ای دیگر فتوا دادند. وجود اختلاف آراء و فتاوا، متوکل را مجبور ساخت تا از امام هادی – علیه السلام – استفتا کند. مسئله را در محضر امام مطرح کردند. امام پاسخ داد: «آنقدر باید شـلاق بخورد تا بمیرد» فتوای امام با مخالفت شدید «یحیی بن اکثم» و سایر فقها روبرو گردیـد و گفتنـد: این فتوا در هیچ آیه و روایتی وجود ندارد و از متوکل خواسـتند که نامه ای به امام نوشـته مدرک این فتوا را بپرسد. متوکل موضوع را به امام نوشت. امام در پاسخ پس از بسم الله نوشت: «فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا آمَنّا بِاللهِ

وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ ايمانُهُمْ لَمّا رَأوا بَأْسَنا سُنَّه اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِيْ عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ الْمُبطَلُونَ» [۶۰] . «هنگامی که قهر و قدرت ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به بتها و عناصری که آنها را شریک خدا قرار داده بودیم، کافر شدیم، ولی ایمانشان به هنگام دیدن قهر و قدرت ما، سودی ندارد. این سنت و حکم الهی است که در میان بندگان وی جاری است و پیروان باطل در چنین شرائطی زیانکار شدند.» متوکل، پاسخ مستدل امام را پذیرفت و دستور داد حد زناکار طبق فتوای امام اجرا شود [۶۱] . امام با ذکر این آیه شریفه، به آنان فهماند: همان طور که ایمان مشرکان، عذاب خدا را از آنها باز نداشت، اسلام آوردن این مسیحی نیز حد را ساقط نمی کند.

نذر متوکل

روزی متوکل بیمار شد و نذر کرد که اگر شفا یابد، تعداد «کثیری» دینار (سکه زر) در راه خدا صدقه بدهد. هنگامی که بهبود یافت، فقها را گرد آورد و پرسید چند دینار باید صدقه بدهم که «کثیر» محسوب شود؟ فقها در این باره فتاوای مختلف دادند متوکل ناگزیر مسئله را از امام هادی سؤال کرد. امام پاسخ داد که باید هشتاد و سه دینار بپردازی. فقها از این فتوا تعجب کردند و به متوکل گفتند از او بپرسید این فتوا را بر اساس چه مدرکی داده است؟ متوکل موضوع را با امام مطرح کرد. حضرت فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللهُ فِيْ مَواطِنَ کَثِيرَه» [۶۲] «خداوند شما (مسلمانان) را در موارد «کثیر» یاری کرده

است» ، و همه خاندان ما روایت کرده اند که جنگها و سریّه های زمان پیامبر (ص) اسلام هشتاد و سه جنگ است. [۶۳] .

امام هادی و مکتب های کلامی

در عصر امام هادی - علیه السلام - مکاتب عقیدتی متعددی همچون «معتزله» و «اشاعره» رواج یافته و آراء و نظریات کلامی فراوانی در جامعه اسلامی پدید آمده بود و بازار مباحثی همچون جبر، تفویض، امکان یا عدم امکان رؤیت خدا، جسمیت خدا، و امثال اینها بسیار داغ بود، از این رو گاه امام در برابر سؤالهایی قرار می گرفت که پیدا بود از این گونه آراء و نظریات سرچشمه گرفته است. نفوذ آراء و نظریات باطل از این راه در محافل شیعه، ضرورت هدایت و رهبری فکری شیعیان را از سوی امام شدت می بخشید، از این رو پیشوای دهم طی مناظرات و مکاتبات خود، بی پایگی مکاتب و آراء و نظریات باطل همچون جبرگرائی و جسمیت خدا و... را با استدلالهای روشن و قاطع اثبات می نمود و مکتب اصیل اسلام را پیراسته از هر گونه تحریف و تفکر باطل، به جامعه عرضه می کرد، و این یکی از جلوه های عظمت علمی آن بزرگوار بود [۶۴] . مطالعه و بررسی حیات علمی امام نشان می دهد که اکثر مناظرات امام هادی - علیه السلام پیرامون این گونه موضوعات کلامی بوده و روایات متعددی از آن حضرت در این زمینه نقل شده است که برتری مبانی اعتقادی شیعه را به روشنی ثابت می کند. به عنوان نمونه می توان از نامه مفصل امام یاد کرد که در پاسخ سؤال مردم اهواز درباره موضوع «جبر» و «تفویض» نگاشته و طی آن با بیان روشن و استدلال قاطع، نظریه

درست را که نه جبر است و نه تفویض، اثبات کرده است [۶۵] . ولی چون این بحثها از موضوع این کتاب که بیشتر جنبه تاریخی دارد، خارج است، از توضیح و تفصیل آن صرفنظر می کنیم، و طالبین را به کتاب مربوطه ارجاع می دهیم.

مبارزه با غلات

از جمله گروههای باطل و منحرفی که در دوران امامت امام هادی - علیه السلام - فعال بودند، گروه غلات را باید نام برد که افکار و عقاید پوچ و منحط و بی اساسی داشتند و خود را شیعه وانمود می کردند. آنان درباره امام غلو نموده برای او مقام الوهیّت قائل می شدند و گاهی نیز خود را منصوب از طرف امام قلمداد می کردند و بدین وسیله موجبات بد نامی شیعیان را در میان فرقه های دیگر فراهم می کردند. امام هادی از این گروه اظهار تبری نموده با آنان مبارزه می کرد و تلاش می نمود که با طرد آنان، اجازه ندهد لکه ننگی بر دامن تشیع بنشیند. شاید بتوان گفت: علت پیدایش اعتقاد آنان به الوهیت امام، و سایر عقاید پوچ و بی اساس، امور زیر بوده است: الف - کرامتها، آگاهی غیبی و دیگر امور خارق العاده ای که از امام مشاهده می شد و این گروه که قادر به توجیه و تحلیل صحیح و پخته این گونه مسائل نبودند، آنها را دستاویز خرافات و بدعتها و حرکتهای ضد اسلامی قرار می دادند ب - این گروه منحرف می خواستد قیود و حدود و ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشته طبق میلها و هوسهای خود رفتار کنند، از اینرو تمام محرمات اسلامی را حلال می شمردند. ج - چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و می خواستند

وجوهی را که شیعیان به ائمه می پرداختند به چنگ آورند. در هر حال غلات گروه خطرناک و گمراه کننده ای بودند که سران آنان افرادی همچون اشخاص زیر بودند: ۱ – علی بن حَسَکَه قمی ۲ – قاسم یقطینی ۳ – حسن بن محمد بن بابای قمی ۴ – محمد بن نُصیر فهری ۵– فارس بن حاتم به عنوان نمونه، عقیده علی بن حسکه بدین قرار بود: الف – امام هادی – علیه السلام – خدا و خالق و مدبر جهان هستی است! ب – ابن حسکه نبّی و فرستاده از جانب امام برای هدایت مردم است! ج – هیچ کدام از فرائض اسلامی از قبیل زکات، حجّ، روزه و... واجب نیست! محمد بن نصیر فهری نیز می گفت: الف – امام هادی – علیه السلام – خالق و پرورگار جهان است! ب – ازدواج با محارم از قبیل مادر، دختر، وخواهر، جایز است! ج – لواط جایز، و یکی از راههای اعمال شهوت است که خداوند آن را حرام نکرده است! د – ارواح مردگان در کالبد آیندگان حلول می کند (تناسخ) ! امام دهم طی نامه ها و پاسخهایی که به سؤالات شیعیان در این باره می داد، این گروه را منحرف و کافر معرفی می کرد و به شیعیان توصیه می نمود که از آنان دوری جویند. امام در پاسخ یکی از شیعیان درباره «ابن حسکه» و عقاید باطل او، چنین نوشت: «ابن حسکه – که لعنت خدا بر او باد، دروغ گفته است، من او را از دوستان و پیروان خود نمی دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد (ص) و پیامبران

پیش از او را جز به آیین یکتا پرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد جز به سوی خدای یکتای بی همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی نماییم، گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خدا است که بر ما و بر تمامی آفریده هایش حجت دارد. من از کسی که چنین سخنانی می گوید، بیزاری می جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می برم، شما نیز از آنان دوری گزینید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید [۶۶] . امام ضمن نامه ای به «عبیدی» از فهری و ابن بابای قمی نیز بیزاری جسته در باره آن دو چنین نوشت: من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی بیزاری می جویم و تو و تمام شیعیان را از فتنه او بر حذر می دارم و آنان را لعن می کنم. این دو تن، مال مردم را بنام ما می خورند و فتنه انگیز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب کند و گرفتار فتنه سازد. «ابن بابا» گمان برده که من او را به نبوت برانگیخته ام و او «باب» من است! خداوند او را لعنت کند! شیطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر توانستی سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنیا و آخرت او

را معذب سازد [۶۷] . «فارس بن حاتم» نیز که گفتیم یکی از رهبران غُلات بود، از طرف امام مورد لعن و تکذیب قرار گرفت، و در اختلافی که بین او و «علی بن جعفر» [۶۸] پیش آمده بود، علی را مورد تأیید قرار داد. انحرافها و بدعتها و گمارهسازیهای فارس به قدری زیاد بود که امام دستور قتل او را صادر نمود و بهشت را برای قاتل او تضمین کرد و نوشت: «فارس» به اسم من دست به کارهایی می زند و مردم را فریب می دهد و آنان را به بدعت در دین فرا می خواند. خون او برای هر کس که او را بکشد، هدر است کیست که با کشتن او مرا راحت کند؟ من در مقابل، بهشت را برای او تضمین می کنم. یکی از یاران امام بنام «جنید» فرمان آن حضرت را درباره او اجرا کرد و با قتل او جامعه اسلامی را از شرّ او راحت کرد [۶۹] .

فتنه خلق قرآن

یکی از مهمترین و داغترین جریانهای فکری و عقیدتی در دوران امام هادی - علیه السلام - جنجال و کشمکش شدید بر سر مخلوق بودن یا مخلوق نبودن قرآن بود. گروه «معتزله» که عقل گرای افراطی بودند و در مسائل عقیدتی کند و کاو عقلی بیش از حدی می کردند، مسئله «مخلوق» و «حادث» بودن قرآن را در ارتباط با صفات خدا مطرح کردند و با «قدیم» بودن قرآن که گروه «اشاعره» و اهل حدیث از آن جانبداری می کردند، به مخالفت برخاستند و درگیری بین طرفداران این دو بینش اعتقادی رخ داد. به گفته اهل تحقیق، بحث پیرامون مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت

بنی امیه آغاز گردید (اوائل قرن دوم هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، «جَعْد بن درهم» ، معلم «مروان بن محمد» آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمعان» ، و «ابان» نیز از «طالوت بن اعصم» یهودی فرا گرفته بود. «جَعْد» پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جَهْم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد [۷۰] . برخی بر این باورند که اعتقاد به قدیم بودن قرآن از مسیحیت به جامعه اسلامی نفوذ کرده بود، زیرا آنان «مسیح» را «کلمه الله» می دانستند و در نتیجه، کلام خدا - که از خداست - از نظر آنان «قدیم» شناخته می شد. مؤید این نظریه این است که مأمون در بخشنامه ای که در این مورد به «اسحاق بن ابراهیم» حاکم بغداد نوشت، «اشاعره» را متهم کرد که در مورد قرآن، همچون سخنان مسیحیان در مورد حضرت عیسی، سخن می گویند. در هر حال در زمان خلافت «هارون» ، «بِشْر مَریسی» ، که گفته می شود یهودی تبار بوده، این بحث را دنبال کرد و مدت چهل سال به ترویج فکر مخلوق بودن قرآن پرداخت و چون روزی شنید که هارون سخنان او را شنیده و وی را غیاباً به مرگ تهدید کرده است، متواری شد. این بحث همچنان بین دو گروه مطرح بود تا آنکه «مأمون» به آن دامن زد و آتش اختلاف را شعله ورتر کرد. او که فردی دانشمند و مطلع، آشنا به فلسفه و فقه و ادبیات عرب، و اهل بحث و مناظره

و دقت علمی بود، از همان زمان جوانی به اعتزال گرایش داشت و از «مخلوق» بودن قرآن جانبداری می کرد. فقها و اهل حدیث می ترسیدند مبادا وی خلیفه شود و این عقیده را ترویج کند، به حدی که «فُضیل بن عیاض» علناً می گفت: «من از خدا برای هارون طول عمر می خواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم» ! [۷۱] . حدس آنان درست بود. مأمون پس از رسیدن به قدرت، رسماً از «معتزله» و در نتیجه از نظریه مخلوق بودن قرآن طرفداری کرد و آن را عقیده رسمی دولت اعلام نمود و قدرت دولت را جهت سرکوبی مخالفان این نظریه به کار گرفت. و چون مخالفان که در آن زمان اهل سنت نامیده می شدند، مقاومت نشان دادند، بحران به اوج خود رسید و جریان از حد بحث علمی و مذهبی خارج شد و به یک بحث جنجالی و حادّ عقیدتی - سیاسی تبدیل گردید و صحبت روز شد و همه جا حتی در میان عوام با حرارت مطرح گشت. مأمون در سال ۲۱۸ قمری فرمانی خطاب به «اسحاق بن ابراهیم» ، حاکم بغداد، صادر کرد که باید تمام قضات و شهود و محدثان و مقامات دولتی مورد آزمایش قرار گیرند، هر کس معتقد به خلق قرآن باشد، در کار خود ابقا شود و گرنه از کار بر کنار گردد [۷۲] این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود، در تاریخ، به عنوان «مِحنَهالْقُرْآن» [۷۳] مشهور شده است. کسی که مأمون - و پس از او معتصم و واثق عباسی - را به این کار تشویق می کرد، «ابن ابی دُؤاد» ، قاضی مشهور دربار عباسی

بود که پس از برکناری «یحیی بن اکثم» قاضـی القضات شده بود. او که از شـهرت و آوازه بلند علمی برخوردار بود و در بذل و بخشـش و میزان نفوذ و قـدرت در دربار عباسـی با برامکه مقایسه می شـد، در «مِحنَهُ القُرْآن» نقش مهمی داشت و از این رو برخی تصور کرده انـد که بنیانگذار این نظریه او بوده است (که دیدیم چنین نیست) . در هر حال سـختگیری دولت عباسـی به جایی رسـید که مخالفان مورد شـکنجه و آزار قرار گرفتنـد و زندانها پر از آنان گردید. «احمد بن حنبل» که در دفاع از عقیده خویش پافشاری می کرد، تازیانه خورد! [۷۴] و در زمان حکومت «واثق» ، «احمد بن نصـر خزاعی» به قتل رسید و «یوسف بن یحیی بُرَیطی» ، شـاگرد شافعی، مورد شـکنجه قرار گرفت و در زنـدان مصـر در گـذشت. «یعقوبی» در این باره داسـتان عجیبی نقل می کند. وی می نویسد: «امپراتور روم به واثق خلیفه عباسـی نامه نوشت و به او خبر داد که اسیران بسیاری از مسلمانان در اختیـار دارد، اگر خلیفه در مقابل آنها فـدیه (سـربها) دهـد، او حاضـر است اسـیران مسـلمان را آزاد کنـد. واثق این پیشـنهاد را پـذیرفت و نماینـدگانی به مرز فرسـتاد. نمایندگان خلیفه اسـیران را که تحویل می گرفتند و عقیده آنان را درباره مخلوق بودن قرآن می پرسـیدند، و تنها کسانی را که به این سؤال جواب مثبت می دادند، می پذیرفتند و لباس و پول در اختیارشان قرار می دادند!» [۷۵] . این سـختگیریها سـبب نفرت مردم از معتزله گردید، لذا وقتی که «متوکل عباسـی» به خلافت رسـید، جانب اهل حدیث را گرفت و به «محنه القرآن» خاتمه داد. ولی

این بحث فوراً از رونق نیفتاد و تا مدتها در جامعه اسلامی مطرح بود. [۷۶] .

موضع امام هادی

امامان معصوم که رهبری اندیشه اصیل اسلامی را به عهده داشتند، سکوت در برابر چنین بحث و جدال فکری را ناروا شمرده، خطّ بطلان بر فکر انحرافی کشیده، اندیشه درست را مشخص می کردند و با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده ای بر حذر می داشتند. «ریّان بن صلت» به محضر امام رضا – علیه السلام – عرض کرد: نظر شما درباره قرآن چیست؟ فرمود: قرآن کلام خداست، همین! دراین باره بیش از این بحث نکنید که گمراه می شوید. سخنی که در این زمینه از امام هادی – علیه السلام – نقل شده نسبتاً گسترده و روشن است، امام در پاسخ یکی از شیعیان «بغداد» چنین نوشت [۷۷] . بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، وگرنه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم؟) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریکند، زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست وپاسخ دهنده نیز برای موضعی بی جهت خود را به زحمت و مشقت می افکند که در توان او نمی باشد. خالق، جز خدا نیست و بجز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خداست، از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق

سخن خود قرار دهـد که می فرمایـد: (متقیـان) کسانی هسـتند که در نهان از خـدای خویش می ترسـند و از روز جزا بیمناکند [۷۸] . این موضعگیری امامان باعث شد که شیعیان از این درگیریها بدور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

شاگردان مکتب امام هادی

گرچه - به تفصیلی که گفتیم - عصر زنـدگی امـام هـادی عصـر اختنـاق و اسـتبداد بود امام، برای فعالیت فرهنگی در سـطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقر - علیه السلام - بویژه عصر امام صادق - علیه السلام - تفـاوت فراوان داشت؛ امـا آن حضـرت در همـان شـرائط نامساعـد، علاـوه بر فعالیتهـای فرهنگی از طریق منـاظرات، مکاتبـات، پاسـخگویی به سؤالها و شبهات، و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیـت کرد و علـوم و معـارف اسـلامی را به آنـان آمـوزش داد و آنـان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسـلهای بعـدی منتقل کردند. شـیخ طوسـی، دانشـمند نامدار اسـلام، تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه های مختلف علوم اسلامی را ۱۸۵ نفر می داند [۷۹] . در میان این گروه، چهره های درخشان علمی و معنوی و شخصـیتهای برجسته ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعیـد اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشـد) حسن بن علی ناصـر کبیر، عبـدالعظیم حسـنی (مـدفون در شـهر ری) و عثمـان بن سـعید اهـوازی به چشم می خورنـد که برخی از آنـان دارای آثـار و تألیفـات ارزشـمند در زمینه هـای مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتابهای رجال بیان شده است.

شهادت امام هادی

امام هادی - علیه السـلام - با آنکه در سامرّاء تحت کنترل و مراقبت قرار داشت، اما با وجود همه رنجها و محـدودیتها هرگز به کمـترین سازشـی بـا سـتمگران تن نـداد. بـدیهی است که شخصـیت الهی و موقعیت اجتمـاعی امـام و نیز مبـارزه منفی و عـدم همکاری

او با خلفا، برای طاغوتهای زمان هراس آور و غیر قابل تحمل بود، و پیوسته از این موضوع رنج می بردند. سرانجام تنها راه را خاموش کردن نور خدا پنداشتند و در صدد قتل امام برآمدند و بدین ترتیب امام هادی نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفت، بلکه در زمان «معتزّ» ، مسموم گردید [۸۰] و در رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید و در سامرّاء، در خانه خویش به خاک سپرده شد. [۸۱] .

پاورقی

[۱] طبرسی، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۵۵ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۲۷.

[۲] طبرسی، اعلام الوری، الطبعه الثالثه، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۵۵ - شیخ مفید، الاشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۲۷.

[۳] طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۵ در اصطلاح راویان شیعه مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر - علیه السلام - و مقصود از ابوالحسن ثانی امام هشتم می باشد.

[۴] اعداد داخل پرانتز، دوران حکومت خلفای معاصر امام را نشان می دهد.

[۵] ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۵ - امام هادی - علیه السلام -، سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۶۷.

[۶] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۷، ص ۵۵.

[۷] مجلسی، بحارالأنوار، الطبعه الثانیه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵۰، ص ۱۷۶ - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی ۱۳۸۱ ۷ ه. ق، ج ۳، ص ۱۷۵.

[۸] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵.

[۹] علی بن حسین بن عبدربه در سال دویست و بیست و نه در مکه درگذشت

و امـام هادی، ابوعلی را به جای وی گماشت (طوسـی، اختیار معرفه الرجال، مشـهد، دانشـگاه مشـهد، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۵۱۰، حدیث ۹۸۴) . در بعضی از روایات از این شخص بنام حسین بن عبدربه (یعنی پدر علی) یاد شده است، ولی علامه محمد تقی شوشتری شواهـدی ارائه کرده که نشان می دهـد کسـی که نماینده امام هادی بوده، علی بن حسـین بن عبدربه بوده، نه پدرش (قاموس الرجال، ط ۲، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه، ۱۴۱۰ ه. ق، ج ۳، ص ۴۶۸) . [

[۱۰] طوسـی، همان کتاب، ص ۵۱۳، حدیث ۹۹۱ - دکتر حسـین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۱۳۷.

[۱۱] طوسی، همان کتاب، ص ۵۱۴، حدیث ۹۹۲ - دکتر حسین، جاسم، همان کتاب ص ۱۳۸ - ۱۳۷.

[۱۲] طوسی همان کتاب، ص ۵۱۳ - ۵۱۴، همان حدیث - مدرسی، محمد تقی، امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ترجمه حمید رضا آژیر، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ص ۳۲۳.

[۱۳] طوسی، همان کتاب، ص ۶۰۷، حدیث ۱۱۲۹ - مسعودی، اثبات الوصیه، الطبعه الرابعه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۴ ه. ق، ص ۲۳۳ به خـواست خـدا در بخش سـیره امـام عسـکری - علیه السـلام - از فعـالیت علی بن جعفر در مکه سـخن خواهیم گفت.

[۱۴] نضر بن محمد همدانی (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۷۱) .

[۱۵] ایوب بن نوح بن دراج (قـاموس الرجـال، مؤسـسه النشـر الاسـلامی، التابعه لجماعه المدرسـین بقم المشـرفه، الطبعه الثانیه، ۱۴۱۰ ه. ق، ج ۲، ص ۲۴۲) .

[۱۶] طوسی، اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه. ش، ص ۶۱۱ -

۶۱۲، حدیث ۱۱۳۶.

[۱۷] طوسی همان کتاب، ص ۶۰۳ و ۶۰۷ (حدیث ۱۱۲۲ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰) - دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۳ - طوسی، کتاب الغیبه، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، ص ۲۱۲.

[۱۸] مجلسی، بحار الأنوار، الطبعه الثانیه، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه.ق، ج ۵۰، ص ۲۰۰، شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۳ علاوه بر عبدالله بن محمد، طبق نقل مسعودی، «بریحه عباسی» نیز، که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرمین (مکه و مدینه) بود، بارها به متوکل نوشت: اگر احتیاجی به حرمین داری، علی بن محمد را از آنجا اخراج کن، زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می کند و گروه انبوهی به او گرویده اند (اثبات الوصیه، الطبعه الرابعه، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۷۴ ه.ق، ص ۲۲۵) .

[۱۹] مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۲۰۰ - کلینی، اصول کافی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۱، ص ۵۰۱ - شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۳ - اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۳، ص ۱۷۲.

[۲۰] مجلسی، همان کتاب، ص ۱۲۹.

[۲۱] ابن شهر اشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب احضار امام به سامراء را در سال ۲۳۴ می داند (چون اقامت امام در سامرّاء را، بیست سال، و وفات آن حضرت را در سال ۲۵۴ می داند که طبعاً انتقال امام به سامرّاء، مصادف با سال ۲۳۴ می شود) و مرحوم شیخ مفید در ارشاد (ص ۳۳۳) می نویسد: متوکل نامه را در سال ۲۴۳ به امام نوشت،

ولی روایت کلینی در این زمینه نشان می دهد که در سال ۲۴۳ نسخه ای از نامه متوکل، توسط یکی از شیعیان از «یحیی بن هرثمه» اخذ شده است (کافی، ج ۱، ص ۵۰۱) بنابراین سال یاد شده، تاریخ اخذ آن نسخه بوده است نه تاریخ احضار امام به پایتخت از جهت سیاسی نیز نظر ابن شهر اشوب استوارتر به نظر می رسد، زیرا با توجه به این که آغاز خلافت متوکل در سال ۲۳۲ بوده، بعید به نظر می رسد که او مدت یازده سال، از فعالیتهای امام غافل بماند، یا آن را نادیده بگیرد.

[۲۲] وصیف از درباریان با نفوذ زمان متوکل بود.

[۲۳] سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ ه. ق ۳۵۹ - ۳۶۰ از سخنان «یحیی بن هرثمه» در مورد ورود او به مدینه، پایگاه مردمی امام بخوبی روشن می گردد از اظهارات اسحاق بن ابراهیم و وصیف نیز استفاده می شود که امام تا چه اندازه در میان مردم و حتی درباریان محبوبیت داشته است.

[۲۴] چنانکه این معنا از چشم افراد آگاهی مانند «صالح بن سعید» پوشیده نبود. وی می گوید: روز ورود امام به سامرّاء، به حضرت عرض کردم: اینها پیوسته برای خاموش ساختن نور شما تلاش می کنند، و برای همین شما را در این کاروانسرای پست و محقر فرود آورده اند!... (شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۳۴ - علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۷۳) .

[۲۵] شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۴.

[۲۶] مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

[۲۷] با توا علی قُلل الجبال تحر سهم غلب الرجال فما اغتنهم القلل واستنزلوا بعد عزّ عن معاقلهم فاودعوا حفراً یابئس ما نزلوا

نـاداهم صـارخ من بعـدما قبروا اين الأسـاور والتيجان والحلل؟ اين الوجوه التى كانت منعمه من دونها تضـرب الأسـتار والكلل؟ فافصح القبر عنهم حين سأ لهم تلك الوجوه عليها الدود يقتتل قد طالما اكلوا دهراً و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الأكل قد أكلوا وطالما عمّروا دوراً لتحصنهم فخلفوها على الأعداد وارتحلوا اضحت منازلهم قفراً معطّله وساكنوها الى الاجداث قد رحلوا.

[۲۸] مسـعودى، مروج الـذهب، بيروت، دارلأندلس، ج ۴، ص ۱۱ - شـبلنجى، نورالأبصار، قاهره، مكتبه المشـهد الحسينى، ص ۱۶۶ سـبط ابن الجوزى، تذكره الخواص، نجف، المطبعه الحيدريه، ۱۳۸۳ ه. ق، ص ۳۶۱ - ابن خلكان، وفيات الأعيان، تحقيق، دكتر احسان عباس، قم منشورات شـريف رضى، ۱۳۶۴ ه. ش، ج ۳، ص ۲۷۲ - قلقشندى، مآثر الأنافه فى معالم الخلافه، الطبعه الثانيه مطبعه حكومه الكويت ۱ج، ص ۲۳۲ در منابع تاريخى در تعداد ادبيات و جملات آن اندكى تفاوت وجود دارند.

[۲۹] مجلسى، بحارالأنوار، تهران، المكتبه الاسلاميه، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵۰، ص ۱۹۴ - امام على بن محمد الهادى، مؤسسه در راه حق، ص ۱۶.

[۳۰] على بن عيسى الاربلى، كشف الغمّه، تبريز، مكتبه بنى هاشمى، ۱۳۸۱ ه. ق ج ۳، ص ۱۸۴.

[۳۱] ابوالفرج الاصفهانى، مقاتل الطالبين، نجف، منشورات المكتبه الحيدريه، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۷ - ۲۱۸.

[۳۲] ابوالفرج الاصـفهانى، همـان كتاب، ص ۳۹۵ - مسـعودى، مروج الـذهب، بيروت، دارالأنـدلس، ج ۴، ص ۵۱ - سيوطى، تاريخ الخلفأ، الطبعه الثالثه، بغداد، مكتبه المثنى، ص ۳۴۷.

[۳۳] ابوالفرج الاصفهانى، همان كتاب، ص ۳۹۶ - ور.ك به: ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، ج ۷، ص ۵۵.

[۳۴] بالله ان كانت اميه قد أتت قتل ابن بنت نبيها مظلوماً فلقد

اتاه بنو ابیه بمثله هذا لعمری قبره مهدوماً أسفوا علی ان لایکونوا شارکوا فی قتله فَتَتَبّعوه رمیماً (سیوطی، تاریخ الخلفأ، الطبعه الثالثه، بغداد، مکتبه المثنی، ص ۳۴۷) .

[۳۵] نام ابن سکیت، یعقوب و نام پدرش اسحاق است. او از علما و دانشمندان و ادیبان نامدار شیعه بوده و در اکثر علوم عصر خود مانند: علوم قرآن، شعر، لغت و ادب، تبحّر داشت و درباره این علوم کتابهایی به رشته تحریر در آورده بود که به گفته بعضی از صاحب نظران بعضی از آنها در نوع خود بی نظیر بوده است (مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانه الأدب، چاپ سوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۷ ه. ش، ج ۷، ص ۵۷۰) .

[۳۶] سیوطی، همان کتاب، ص ۳۴۸ – مامقانی، تنقیح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج ۳، ص ۵۷۰.

[۳۷] تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتاب العربی، ج ۱۳، ص ۲۸۹.

[۳۸] شریف القرشی، باقر، حیاه الامام الهادی، الطبعه الاُولی بیروت، دارالأضوا، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۲۹۲.

[۳۹] دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول، تهران، مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۸۲.

[۴۰] دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴.

[۴۱] دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴.

[۴۲] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۵۱۱ – ابن قُتیبه، الامامه و السیاسه، الطبعه الثالثه، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۸۲ ه. ق، ج ۱، ص ۱۹۱.

[۴۳] شریف القرشی، باقر، حیاه الامام موسی بن جعفر – علیه السلام – نجف، مطبعه الأداب، الطبعه الثانیه، ۱۳۸۹ ه. ق، ج ۱، ص ۳۶۹ (به نقل از کتاب: عصر المأمون) .

[۴۴] حاج شیخ عباس قمی، تتمه

المنتهی، تهران، کتابفروشـی مرکزی، ۱۳۳۳ ه. ش، ۲۳۸ و ۲۳۹ - ابوالفرج الاصـفهانی، مقاتـل الطـالبین، الطبعه الثانیه، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۶.

[۴۵] حاج شیخ عباس قمی، تتمه المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ ه. ش، ۲۳۸ و ۲۳۹ - ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبین، الطبعه الثانیه، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه. ق، ص ۳۹۶.

[۴۶] در فدک یازده درخت خرما وجود داشته پیامبر اسلام آنها را به دست خود کاشته بود. فرزندان حضرت فاطمه – سلام الله علیها – میوه آنها را به حجاج اهدا می کردند، و از برکت آنها ثروت سرشاری عاید آنها می شد. «عبدالله بن عمر بازیار» شخصی بنام «بشران بن ابی امیّه ثقفی» را به مدینه فرستاد و او این درختها را قطع کرد و چون به بصره برگشت، فلج شد! (موسوی قزوینی حائری، سید محمد حسن، فدک، الطبعه الثانیه، قاهره، مطبوعات النجاح، ۱۳۹۷ ه. ق ص ۱۹۵) .

[۴۷] دکتر حسین، جاسم، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ اول تهران، مؤسسه امیر کبیر ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۸۴.

[۴۸] دکتر حسین، همان کتاب، ص ۸۴ (به نقل از کتاب ولاه مصر، تألیف کندی) .

[۴۹] ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه.ق، ج ۳، ص ۲۲۳.

[۵۰] فقیهی، علی اصغر، آل بویه، انتشارات صبا، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۴۱۵.

[۵۱] القرشی، باقر حیاه الامام الهادی، الطبعه الأولی، بیروت، دارالأضوا، ص ۳۰۹ – ۳۱۵.

[۵۲] همان کتاب، ص ۴۱۷ – دکتر منجد، صلاح الدین، بین الخلفأ و الخلعأ، الطبعه الثالثه، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰ م، ص ۳۳ – ۳۵ مراسم پرتجمل ختنه کنان معتزّ را «قلقشندی» نیز با اندکی تفاوت در کتاب

«مآثر الأنافه فی معالم الخلافه» ، (مطبعه حکومه الکویت، چاپ دوم) ج ۳، ص ۳۶۷ آورده است.

[۵۳] سیوطی، تاریخ الخلفأ، الطبعه الثالثه، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۳۵۰.

[۵۴] مروج الذهب، بیروت، دارالأندلس، ج ۴، ص ۴۰.

[۵۵] خوارزمی، رسائل، مصر، المطبعه العثمانی، ۱۳۱۲ ه.ق، ص ۷۶ – ۸۳ فقیهی، همان کتاب، ص ۴۵۳.

[۵۶] مسعودی، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۸ – حاج شیخ عباس قمی، تتمه المنتهی، تهران، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۳ ه.ش، ص ۲۳۸.

[۵۷] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۷، ص ۵ – ۶ – امام هادی – علیه السلام – سازمان تبلیغات اسلامی، واحد ترجمه و تدوین، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۶۳.

[۵۸] قلقشندی، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۳۸.

[۵۹] ابن اثیر، همان کتاب، ج ۷، ص ۱۱۶ – مسعودی، همان کتاب، ج ۴، ص ۵۱، – شریف القرشی، همان کتاب، ص ۲۷۵.

[۶۰] سوره غافر: ۸۴ – ۸۵.

[۶۱] شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۴۰۸ (باب ۳۶ من ابواب حد الزنا) – شریف القرشی، باقر، حیاه الامام الهادی، الطبعه الاولی، بیروت، دار الأضوا، ۱۴۰۸ ه.ق، ص ۲۴۰.

[۶۲] سوره توبه: ۲۵.

[۶۳] سبط ابن الجوزی، تذکره الخواص، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ه.ق، ص ۳۶۰ – شریف القرشی، همان کتاب، ص ۲۴۰.

[۶۴] شریف القرشی، همان کتاب، ص ۱۳۰ – طبرسی، احتجاج، نجف المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۰ ه.ق، ص ۲۴۹.

[۶۵] حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، ط ۲، قم، مؤسسه النشر الاسلامی (التابعه) لجماعه المدرسین، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۴۵۸ – ۴۷۵.

[۶۶] طوسی، اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۵۱۹، حدیث ۹۹۷ – شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب ۷، ص ۵۵۴.

[۶۷] طوسی، همان کتاب، ص ۵۲۰، حدیث ۹۹۹.

[۶۸] علی بن جعفر یکی از مهمترین و

کوشاترین نمایندگان امام هادی بوده است. پیش از این درباره او در بخش سازمان وکالت بحث کردیم.

[۶۹] طوسی، همان کتاب، ص ۵۲۴، حدیث ۱۰۰۶ – تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت، امام هادی – علیه السلام –، مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، قم، ۱۳۷۰ ه.ش، ص ۱۳۲ – ۱۳۴.

[۷۰] جَعد را خالد بن عبدالله قسری در روز عید قربان در کوفه به جرم این سخنان به عنوان قربانی کشت! جَهم را نیز در سال ۱۲۸ سالم بن احوز در مرو کشت (احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۲) گویا به همین مناسبت بوده که بعدها احمد بن حنبل، پرچمدار اهل حدیث، طرفداران مخلوق بودن قرآن را کافر و جهمی می خوانده است!.

[۷۱] جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۳۶ ه. ش، ج ۳، ص۲۱۴.

[۷۲] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۶ ص ۴۲۳ – سیوطی، تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبه المثّنی، ص ۳۰۸.

[۷۳] محنه به معنای آزمایش.

[۷۴] مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالأندلس، ج ۳، ص ۴۶۴.

[۷۵] تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۴ ه. ق، ج ۳، ص ۲۱۵.

[۷۶] برای آگاهی بیشتر درباره بحث خلق قرآن، علاوه بر مآخذ گذشته، به منابع یاد شده در زیر مراجعه شود: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۶ – ۳۱۲ – ضحی الاسلام، احمد امین، ط ۷، قاهره، المکتبه المصریه، ج ۳، ص ۱۵۵ – ۲۰۷ – بحوث فی لا الملل و النحل، جعفر السبحانی، ط ۲، قم، لجنه اداره الحوزه العلمیه، ۱۴۱۱ ه.ق، ج ۲، ص ۲۵۲ – ۲۶۹.

[۷۷] صدوق، التوحید، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۷ ه. ق، ص۲۲۴.

[۷۸] الّذِینَ یَخشَونَ رَبّهُمْ بِالغَیْبِ

وَ هُمْ مِنَ السّاعَهِ مُشْفِقُون (سوره انبیأ: ۴۹) .

[۷۹] رجال طوسی، الطبعه الأولی، نجف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۱ ه. ق، ص ۴۰۹ - ۴۲۹ البته چند تن مانند فارس بن حاتم و علی بن حسکه را که دچار لغزش و انحراف شدند و حضرت آنان را طرد کرد، باید از این تعداد استثنا کرد. برای آگاهی بیشتر پیرامون شاگردان امام هادی - علیه السلام - رجوع شود به: حیاه الامام الهادی، شریف القرشی، باقر، الطبعه الأولی، بیروت، دارالأضوا، ۱۴۰۸ ه. ق، ص ۱۷۰ - ۲۳۰.

[۸۰] شبلنجی، نوالأبصار، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی، ص ۱۶۶.

[۸۱] شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبه بصیرتی، ص ۳۳۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹